## جلسه 111-666

**سه‌شنبه - 04/02/1403**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

صاحب کفایه فرموده است که ما روایات زیادی داریم که استدلال می‌‌شود به این‌ها بر حجیت خبر واحد.

ممکن است شما بگویید خود این‌ها خبر واحد هستند نه متواتر لفظی هستند و نه متواتر معنوی، پس چطور می‌‌خواهید استدلال کنید به این اخبار بر حجیت خبر واحد؟ ایشان فرموده جواب می‌‌دهیم می‌‌گوییم تواتر اجمالی که دارند یعنی علم به صدور بعضی از این اخبار ما داریم و لو نه در لفظ مشترک هستند و نه در معنا ولی ‌یکی از این اخبار قطعا صادر شده.

ما نگاه می‌‌کنیم می‌‌بینیم برخی از این اخبار می‌‌گوید خبر عادل حجت است بعضی از این اخبار می‌‌گوید خبر ثقه حجت است، این‌ها مشترک معنوی نیستند، تواتر معنوی نیستند، عادل یک معنا دارد ثقه یک معنای دیگری دارد پس نه متواتر لفظی هستند و نه متواتر معنوی و لکن مصداقا یک مصداق مشترکی دارند و آن جایی است که راوی هم عادل است هم ثقه، ‌این اخبار دلالت می‌‌کنند بر حجیت خبر او، چه این اخباری که می‌‌گویند خبر العادل حجة چه آن اخباری که می‌‌گویند خبر الثقة حجة با این‌که این‌ها نه متواتر لفظی هستند نه متواتر معنوی چون معنای عادل با معنای ثقه یکی نیست و لکن چون تواتر اجمالی دارند می‌‌رویم مصداق متیقن هر دو را پیدا می‌‌کنیم که خبری باشد که هم خبر عادل است و هم خبر ثقه مثل خبر زراره می‌‌گوییم این قدر متیقن از این اخبار هست.

حالا اگر ما یک خبر عادل ثقه پیدا کنیم و لو متواتر نباشد او بگوید خبر الثقة حجة ما به نتیجه رسیدیم چون با تواتر اجمالی قدر متیقن‌گیری کردیم حجیت خبر عادل ثقه را بدست آوردیم می‌‌رویم می‌‌گردیم یک خبر ثقه عادلی پیدا می‌‌کنیم که حجیتش دیگر برای ما ثابت شده اگر او گفت خبر الثقة حجة ما حجیت خبر ثقه و لو عادل نباشد برای ما ثابت می‌‌شود مثل این‌که قدر متیقن از حجیت فتوا حجیت فتوای اعلم است چون نمی‌شود فتوای غیر اعلم حجت باشد ولی فتوای اعلم حجت نباشد حالا می‌‌رویم یک اعلمی پیدا می‌‌کنیم که می‌‌گوید فتوای غیر اعلم هم و لو فی الجملة حجت است در جایی که علم به اختلاف بین او و بین اعلم نداریم لا تفصیلا و لا اجمالا فتوای غیر اعلم حجت است، مشکل حل می‌‌شود.

مطالبی در این رابطه هست که مناسب هست عرض کنیم:

مطلب اول این هست که روایات در باب حجیت خبر به طوائفی تقسیم شده:

طائفه اولی روایاتی است که در مورد خبرین متعارضین آمده که یا با وجود مرجح می‌‌گوید ترجیح بده یکی از این دو را یا در فرض تساوی می‌‌گوید مخیری بین این دو، مثل روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله که در رساله شیخ راوندی هست اذا ورد علیکم حدیثان، امام صادق علیه السلام فرمود‌ اگر وارد بشود بر شما دو حدیث، اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوده و ان لم تجدوهما فی کتاب الله فاعرضوهما علی اخبار العامة فما وافق اخباراهم فذروه و ما خالف اخبارهم فخذوه. وسائل جلد 27 صحفه 118. یا مقبوله عمر بن حنظلة: ان کان الخبران عنکم مشهورین قد رواهما الثقات عنکم قال ینظر فما وافق حکمه حکم الکتاب و السنة‌ و خالف العامة‌ فیؤخذ به و یترک ما خالف حکمه حکم الکتاب و السنة و وافق العامة قلت جعلت فداک أرایت ان کان الفقیهان عرفا حکمه من الکتاب و السنة و وجدنا احد الخبرین موافقا للعامة و الآخر مخالفا لهم بای الخبرین یؤخذ قال ما خالف العامة ففیه الرشاد. وسائل الشیعه نقل می‌‌کند بطور پراکنده ولی اصلی با تفاصیل این روایت در کافی جلد 1 صفحه 68 و تهذیب جلد 6 صفحه 303 نقل شده.

تقریب استدلال به این طائفه بر حجیت خبر واحد این است که مورد تعارض خبرین جایی است که خبرین قطعی الصدور نباشند و از این روایات ترجیح یا تخییر می‌‌فهمیم که پس خبر واحد فی نفسه و لو قطعی الصدور نباشد حجت است حالا مبتلا به معارض شده می‌‌خواهیم ببینیم چه کنیم.

اشکالی که به این طائفه گرفته می‌‌شود این است که این طائفه در مقام بیان شرایط حجیت خبر واحد نیست فی الجمله می‌‌فهماند که خبر واحد معتبری داریم که اگر معارض نداشت به او عمل می‌‌کردیم حال که معارض دارد متحیریم چه بکنیم امام ارجاع می‌‌دهند به مرجحات و لکن قدر متیقن از حجیت این خبر خبری است که اطمینان به صدورش باشد.

بله اگر ما مقبوله عمر بن حنظله را که ابتدائا ترجیح می‌‌دهد به صفات می‌‌گوید الحکم ما حکم به اعدلهما و اورعهما و اصدقهما فی الحدیث ارجاع می‌‌دهد به آنی که مثلا راوی‌اش اصدق است اعدل است اوثق است، نمی‌شود ما بگوییم فرض در جایی است که اطمینان به صدور هر دو خبر است اگر اطمینان به صدور هر دو خبر است این‌که راوی اعدل باشد چه تاثیری دارد و لکن چون این فقره مقبوله راجع به ترجیح به صفات قاضی است نه ترجیح به صفات راوی ما نمی‌توانیم استدلال بکنیم اگر این فقره ترجیح به صفات راوی بود نمی‌توانستیم بگوییم مورد این‌ها خبری است که اطمینان به صدورش است ولی این فقره چون مربوط به ترجیح به صفات راوی نیست ترجیح به صفات قاضی است ترجیح به خبرین مختلفین فقط به این می‌‌شود که کدامیک موافق است مضمونش با کتاب کدامیک مضمونش با کتاب، کدامیک مضمونش مخالف عامه است، این ترجیح مضمونی است یا ترجیح جهت صدوری است، می‌‌تواند موضوعش خبری باشد که اطمینان به صدورش باشد.

[سؤال: ... جواب:] قدرمیقتن از حجیت خبر خبری است که مطمئن الصدور است.

مرحوم شیخ انصاری برای همین فرموده الظاهر ان دلالة ما ورد من الاخذ بالاعدل و الاصدق و المشهور و التخییر عند التساوی علی اعتبار خبر غیر المقطوع الصدور واضحة مثل مقبولة عمر بن حنظلة و مرفوعة زرارة یأتی عنکم الخبران المتعارضان فبایهما نأخذ قال خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر قلت فانهما معا مشهوران قال خذ باعدلهما عندک و اوثقهما فی نفسک. و همین‌طور روایت حارث بن مغیره: اذا سمعت من اصحابک الحدیث و کلهم ثقة فموسع علیکم حتی تری القائم که دلیل بر تخییر است. و همین‌طور روایت ابن‌ابی جهم قال قلت للرضا علیه السلام یجینا الرجلان و کلاهما ثقة بحدیثین مختلفین فلا نعلم ایهما الحق قال اذا لم تعلم فموسع علیک بایهما اخذت. ولی راجع به این روایت ابن‌ابی جهم و امثال آن فرموده اطلاق ندارد چون فرض نکرده است که در مقام بیان شرایط حجیت است. اگر دو خبر داشتیم که راوی این‌ها ثقه بودند با هم تعارض کردند این دو خبر نمی‌دانیم کدامیک حق است مخیر است خب در مقام بیان شرایط حجیت که نیست، و لکن روایت حارث بن مغیره اذا سمعت من اصحابک الحدیث و کلهم ثقة فموسع علیک او دلالت می‌‌کند بر حجیت خبر ثقه کانه روایت حارث بن مغیره موضوعش تعارض الخبرین نیست دارد حجیت خبر ثقه را می‌‌گوید.

بعد فرموده است راجع به مقبوله عمر بن حنظله آن فقره الحکم ما حکم به اعدلهما و اوثقهما نشان داد که خبر عادل ثقه حجت است و اگر یکی‌شان اعدل و اوثق بود خبر او مقدم است عند التعارض. بعد فرموده انصاف این است که بگوییم عدالت موضوعیت ندارد ملاک همان وثاقت است. این محصل فرمایش مرحوم شیخ است.

می‌گوییم جناب شیخ اعظم اما مرفوعه زراره که ضعیف السند است. می‌‌ماند مقبوله مقبوله که ترجیح به صفات راوی نداد مقبوله در مقام ترجیح به صفات قاضی بود، ‌الحکم ما حکم به اعدلهما و اوثقهما، یعنی القضاء، حکم یعنی قضاء، القضاء ما قضی به اعدلهما و اوثقهما، ‌ربطی به ترجیح به صفات راوی ندارد. شاهدش این است که اگر ترجیح به صفات راوی می‌‌داد آیا ما باید ما سراغ اعدل بودن راوی اخیر برویم چون قاضی راوی اخیر است دیگر، در حالی که این خلاف متفاهم عرفی است. یا باید در جایی که سند مع الواسطه است جمیع روات این خبر افقه یا اعدل یا اوثق باشند از جمیع آن خبر معارض یا حداقل راوی مباشر از امام که مطلب را از امام تلقی می‌‌کند بگوییم اعدل و اوثق و افقه بود اما این‌که بگوییم راوی اخیر اعدل باشد کافی است این خلاف مرتکز است در حالی که الحکم ما حکم به اعدلهما اگر بخواند ترجیح به صفات راوی بدهد قاضی راوی اخیر بود.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره بسیاری از روایات هم مع الواسطه بود.

از طرف دیگر: جناب شیخ اعظم!‌ ترجیح به شهرت این فرض می‌‌کند که خبر موثوق الصدور نیست؟ شهرتی مرجح است که مخالف شاذ نادر باشد، المجمع علیه بین اصحابک فیؤخذ به ویترک الشاذ النادر الذی لیس بمشهور عند اصحابک فان المجمع علیه لا ریب فیه. المجمع علیه لا ریب فیه یعنی وثوق به او هست اطمینان به او هست، و همین‌طور است در جایی که این خبر مشهور به قول مطلق است و خبر معارض او خبر شاذ نادر است و لذا بزرگانی مثل آقای خوئی فرمودند این مرجح نیست این ممیز حجت از لا حجت است، خبر شاذ نادر در مقابل خبر مشهور به قول مطلق اصلا مقتضی حجیت ندارد، چه جور ما بگوییم از ترجیح به شهرت می‌‌فهمیم خبرین موثوق الصدور نبودند ولی اگر یکی‌شان مشهور بود او را مقدم می‌‌کند این حرف درست نیست.

و اما راجع به روایت حارث بن مغیره که ایشان با روایت ابن‌ابی جهم فرق گذاشت، ‌انصافا قدر متیقن از روایت حارث بن مغیره هم فرض تعارض است. چرا؟ برای این‌که می‌‌گوید اذا سمعت من اصحابک الحدیث و کلهم ثقة، و کلهم ثقة یعنی چی؟ بعید نیست ظاهرش این باشد و لااقل محتمل است که حدیث متعارض بود جنس حدیث که شامل دو حدیث متعارض هم می‌‌شود می‌‌گوید همه روات ثقه بودند یعنی هم راوی این حدیث ثقه بود هم راوی حدیث مقابل آن ثقه بود.

بله اگر مثل آقای خوئی بگوییم این روایت حارث بن مغیره فرض تعارض حدیثین در او نشده به قرینه این‌که حدیث مفرد است اذا سمعت من اصحابک الحدیث و کلهم ثقة یعنی اگر راوی متعدد دارد یعنی خبر مع الواسطه است همه این وسایط ثقه هستند، ‌اگر فرمایش آقای خوئی را بپذیریم که این روایت حارث بن مغیره موضوعش فرض تعارض حدیثین نیست خب خارج می‌‌شود از طائفه اولی اما اگر بپذیریم که این روایت راجع به تعارض الخبرین است چرا مرحوم شیخ فرموده است با روایت ابن‌ابی جهم فرق می‌‌کند. چرا‌ فرق می‌‌کند؟ هر دو فرض کرده این خبرین متعارضین فی حد نفسه حجت هستند حالا با هم تعارض کردند چه بکنیم اما کی حجت هستند راوی ثقه است ولی مطلقا حجت است روایت او یا به شرط افاده وثوق نوعی؟ ما چه می‌‌دانیم.

و لذا انصافا استدلال به این طائفه اولی درست نیست.

مرحوم آقای خوئی فرمودند: من معتقدم مورد این طائفه اولی فرض تعارض خبرین قطعی الصدور نیست، چون مرجحات تناسب ندارد با فرض قطع به صدور. یأتی عنکم خبران متعارضان هم تعبیری است که در موارد قطع به صدور بکار نمی‌رود و بعید هم هست که خبرین قطعیین با هم تعارض داشته باشند پس مورد روایت می‌‌شود خبرین غیر قطعی الصدور پس می‌‌شود استدلال کرد به این طائفه بر حجیت خبر غیر قطعی الصدور. این را مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول جلد 2 صفحه 191 بیان کرد.

می‌گوییم: شما که از مرجحات دو مرجح را قبول دارید موافقت کتاب مخالف عامه، چه اشکال دارد خبر قطعی الصدور تعارض کند با یک خبر قطعی الصدور دیگر بعد امام بفرمایند خذ بما وافق الکتاب خذ بما خالف العامه، ترجیح مضمونی است ترجیح جهت صدوری است دیگر، ‌این‌که مشکلی ندارد. و این استبعاد شما وجهی ندارد که بگوییم خبری که مطمئن الصدور است یا قطعی الصدور است با هم تعارض نمی‌کنند چرا تعارض نمی‌کنند مخصوصا که تقیه در روایات ائمه خیلی زیاد است.

و این هم عجیب است ایشان می‌‌فرمایند یأتی عنکم الخبران المتعارضان این نشان می‌‌دهد خبر قطعی نبوده و الا نمی‌گفت یأتی، اولا: این‌که در مرفوعه زراره است که شما ارزشی از نظر سند برای آن قائل نیستید در کتاب غوالی اللئالی نقل می‌‌کند می‌‌گوید فی کتب العلامة‌ در هیچ کتاب علامه هم پیدا نشده. وانگهی چرا یأتی عنکم با قطعی بودن نمی‌سازد؟ مگر در دعای ابی حمزه ثمالی نمی‌خوانید و لم یزل و لا یزال ملک کریم یأتیک عنا بعمل قبیح فلا یمنعک ذلک من ان تحوطنا بنعمک و تتفضل علینا بآلائک، ملک کریم یأتیک عنا بعمل قبیح یعنی خبر ظنی الصدور؟ ملک! من از سخن تو قطع پیدا نمی‌کنم و لذا تعبیر می‌‌کنم یأتی، ‌این عرفی است؟ این‌ها به نظر ما عرفیت ندارد.

پس طائفه اولی قابل استدلال بر حجیت خبر ثقه نیست.

اما طائفه ثانیه: طائفه ثانیه اخباری است که ارجاع می‌‌دهد به روات مشخص: زراره، یونس بن عبدالرحمن، ‌ابان بن تغلب و هکذا. برخی از این روایات را بخوانیم:

روایت اول: کشی به اسنادش از محمد بن سنان از مفضل بن عمر نقل می‌‌کند که امام صادق علیه السلام به فیض بن مختار فرمود اذا اردت حدیثا فعلیک بهذا الجالس می‌‌گوید من سؤال کردم که این جالس کیست؟ فقالوا زرارة‌ بن اعین.

روایت دوم معتبره عبدالله بن ابی یعفور می‌‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم لیس کل ساعة القاک و یجیء الرجل من اصحابنا و یسألنی و لیس عند کل ما یسألنی عنه فقال ما یمنعک من محمد بن مسلم الثقفی فانه قد سمع من ابی و کان عنده وجیها.

روایت سوم معتبره یونس بن یعقوب عن ابی عبدالله علیه السلام أ ما لکم من مفزع أ ما لکم من مستراح تستریحون الیه ما یمنعکم من الحارث بن مغیرة النصری. این ارجاع در این روایت ارجاع به فقه حارث بن مغیره بود که از فقها بود یا به حدیث او بود معلوم نیست شاید ارجاع به فقه او بود ارجاع به فتوای او بود. حالا این کسی که استدلال می‌‌گوید اطلاق دارد شامل ارجاع به حدیث او هم می‌‌شود.

روایت چهارم نقل شده که ابی حماد رازی در جامع الاحادیث این حدیث هست می‌‌گوید محضر امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم در سامرا، فسألته عن اشیاء من الحلال و الحرام فاجابنی فیها فلما ودعته، خواستم از آقا خداحافظی کنم قال یا حماد اذا اشکل علیک شیء من امر دینک بناحیتک فسل عنه عبدالعظیم الحسنی، که ظاهرا همین‌جور است، اسمش هم الرازی است ساکن ری بود، اینجا در ری برو سراغ عبدالعظیم حسنی اگر مشکل دینی داشتی از او بپرس. و اقرئه منی السلام. گفتند این هم ارجاع به حدیثی است که عبدالعظیم نقل می‌‌کند سلام الله علیه.

روایت پنجم صدوق در فقیه نقل می‌‌کند می‌‌گوید امام صادق علیه السلام به ابان بن عثمان فرمود ان ابان بن تغلب قد روای عنی روایات کثیرة فما رواه لک عنی فاروه عنی.

روایت ششم ابن ‌ابی‌حیه می‌‌گوید کنت عند ابی عبدالله علیه السلام قال إئت ابان بن تغلب فانه قد سمع منی حدیثا کثیرا فما روی لک عنی فاروه عنی.

و همین‌طور روایت علی بن مسیب که می‌‌گوید به امام رضا علیه السلام عرض کردم شقتی بعیدة و لست اصل الیک فی کل وقت فعمن آخذ معالم دینی فقال من بزکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنیا.

و همین‌طور روایت فضل بن شاذان‌ که می‌‌گوید عبدالعزیز بن مهتدی کان خیر قمی رأیته، نه این‌که از این‌که این انسان خوب قمی بود تعجب کرد، نخیر، قمی‌ها خوب هستند، ‌کان خیر قمی رأیته و کان وکیل الرضا علیه السلام و خاصته قال سألت الرضا علیه السلام فقلت انی لا القاک فی کل خیر فعمن آخذ معالم دینی قال خذ عن یونس بن عبدالرحمن. در یک نقل دیگر هست که می‌‌گوید از امام سؤال کردم فیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی؟ امام فرمود نعم. شیخ انصاری این نقل دوم را مطرح می‌‌کند می‌‌گوید معلوم می‌‌شود حجیت خبر ثقه مفروغ‌عنه بوده نزد ابن‌مهتدی، ‌سؤال از صغرایش می‌‌کند، فیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی قال نعم.

روایت دیگر هم روایتی است که در کتاب غیبه شیخ طوسی هست که نقل می‌‌کند از ابوالحسین بن تمام او نقل می‌‌کند از عبدالله کوفی که خادم شیخ حسین بن روح بود، او نقل کرده از حسین بن روح حسین بن روح هم از امام عسکری نقل می‌‌کند که از امام عسکری سؤال کردند راجع به کتب ابن‌فضال که فطحی بودند چه کنیم امام فرمود خذوا بما رووا و ذروا ما رأوا.

گفتند ببینید این همه روایت ارجاع داد به ثقات از روات معلوم می‌‌شود خبر ثقه حجت است.

می‌گوییم: اولا امام این‌ها را می‌‌شناخت و شاید احتمال کذب و لو اتفاقی در حق این‌ها نمی‌داد‌ فقط می‌‌ماند احتمال خطا، ‌احتمال خطا که احتمال ضعیفی هم هست هم منفی است به اصل عقلایی و هم امام به آن اعتنا نکرد، ‌نمی شود قیاس بکنیم مطلق ثقه را به این افراد مطلق ثقه یعنی در شرایط عادی دروغ نمی‌گوید اما در حال اضطرار ممکن است یک خلاف واقعی هم بگوید به قول آقای حکیم می‌‌گوید می‌‌گویند شهری سردسیر شهر گرمسیر، اهواز شهر گرمسیر است ولی در او برف هم آمد، شهرهای عربستان گرمسیر ولی در آن برف استثنائا در طول تاریخ چند باری آمده، استثناء ربطی به عدالت و وثاقت و این‌ها ندارد اما امام شاید دید این افراد استثنا پذیر نیست زراره را بکشند حاضر نیست خلاف واقع بگوید، شاید ارجاع به زراره و امثال او به این خاطر بود.

[سؤال: ... جواب:] احتمال خطا را نفی کنید تازه احتمال خطا در حق این بزرگان احتمالش ضعیف‌تر از احتمال خطا در حق کوچکان هست.

ولی مهم همان نکته اول است احتمال قول به غیر علم احتمال کذب استثنائا در حق ثقه هست، مخصوصا قول به غیر علم، خیلی‌ها مبتلا می‌‌شوند، ‌ثقه عرفی هستند افراد همان هم که ثقه عرفی هستند گاهی مبتلا به قول به غیر علم می‌‌شوند استثنائا اما امام شاید می‌‌دید این‌ها ابدا نه دچار قول به غیر علم می‌‌شوند نه دچار کذب می‌‌شوند.

ثانیا: امام ارجاع داد به صغرا، بیان کبرا که نکرد، نفرمود خبر ثقه مطلقا حجت است، همین روایتی که شیخ انصاری مطرح می‌‌کنند فیونس بن عبدالرحمن ثقة، ثقة یعنی معتمد، ‌ثقه به معنای متحرز از کذب نیست وقتی گفتند این مکانیک ثقه است نه این‌که هر چی از او بپرس دروغ نمی‌گوید، چکار دارند به او، کار خودش را خوب انجام می‌‌دهد، ثقة فی هندسته، طبیب ثقة یعنی طبیب ثقة فی طبابته، ثقه یعنی مورد اعتماد. امام در جواب این سؤال که آیا یونس بن عبدالرحمن مورد اعتماد است که به او رجوع کنیم امام فرمود بله اولا مورد اعتماد به معنای متحرز از کذب نیست وانگهی کبرا که بیان نشده نگفتند به هر شخصی که ثقه است می‌‌شود رجوع کرد. کبرای را ذکر نمی‌کند. مثل این‌که می‌‌گویید فلانی عادل است پشت سرش نماز بخوانم؟ بعد می‌‌آیید نماز آیات بعد از زلزله را هم می‌‌خواهی پشت سر او بخوانی آقای سیستانی می‌‌گوید اشکال دارد جماعت در نماز آیات عند الزلزلة اشکال دارد خلاف احتیاط است فلان عادل اصلی خلفه که در مقام بیان این نیست که تصلی خلفه فی کل صلاة، اینجا هم ثقة آخذ عنه معالم دینی معنایش این نیست که ثقة‌ آخذ عنه معالم دینی مطلقا، ‌نه، ‌همان کبرای مرکوز در اذهان هست هر چه هست من صغرایش را دارم می‌‌پرسم.

و لذا این طائفه هم به نظر ما اطلاق ندارد و دلیل بر حجیت خبر ثقه نیست. برویم سراغ طائفه سوم انشاءالله.

و الحمد لله رب العالمین.